

سخن نخست



دلنوشته‌های دختر ۱۵ ساله پس از سفر راهیان نور به نام خدایی که در این نزدیکی هاست

اول از همه خودم را که دختری ۱۵ ساله هستم می‌شناسم و مدتی کوتاه به خودم می‌نگرم تا بفهمم چقدر به پدر نیاز دارم و در شبانه روز چند دفعه پدرم را صدا می‌زنم: بابا، پدر، آقاچون... به احساسات ۱۵ سالگی خود توجه می‌کنم.

سپس دختری هستم و سال خودم را در دهنم مجسم می‌کنم که پدر نداشته باشد، آن هم پدری که از همه زندگی و خانواده‌اش گذشته باشد و انگیزه‌اش فقط خدا باشد، خدا، خدا، خدا...

دختری که وقتی جنازه پدر شهیدشو می‌یارن، می‌ره استخوان‌های دست پدرش رو برمی‌داره و می‌ذاره رو سرش تا باباش رو یک دفعه ببینه که نوازشش می‌کنه.

و این یعنی درس، یعنی عشق، یعنی ایثار، یعنی...

شفاتمم کنید. م. زرافشان

گفت‌وگو

۱۰ گفت‌وگو با مسئول تبلیغات لشکر ۲۷ حضرت رسول (ص) در دوران دفاع مقدس

برخی رسانه‌ها در جنگ نرم اسیر دشمن شده‌اند



هنگامی که انقلاب اسلامی ایران به رهبری حضرت روح‌الله به پیروزی رسید مدیریت جهان به دست دو پلک غرب و شرق و بر بناتیان، این سه بر قدرت خلاصه می‌شد. پس از پیروزی و شناخت نوع برخورد انقلاب روح‌الله با مستکبرین، استکبار سعی کرد چون گرگی به غزال نوپای انقلاب حمله کند. اما ۳۶ میلیون جمعیت ایران...

گفت‌وگو

۱۱ گفت‌وگو با سردار احمد فتوحی رمضان را در محرم تلافی کردیم!



عملیات محرم در دهه دوم و سوم آبان ماه ۱۳۶۱، روایتی از تلاش مجدانه فرماندهانی چون شهید مهدی زین‌الدین را بازگو می‌کند که در پی عدم الفتح در عملیات رمضان، سعی در بازسازی روحیه رزمندگان و نیز شکستن جو سنگین تبلیغاتی دشمن را داشتند. انجام این عملیات در ماه محرم به عنوان یکی از ماه‌های مقدس مسلمین و به ویژه شیعیان...



جوان

ضمیمه هفتگی دفاع مقدس

شهید داود گیلانی

هان ای رزمندگان، این را بدانید که بر تمامی شماست که پیام خون شهیدان را به تمامی جهانیان برسانید

paidarijavan110@yahoo.com

از مبارزات انقلابی تا حضور در دفاع مقدس و فتح خاکریزهای فرهنگی همراه با هنرمند جانباز محمد سلیمیان

رزمنده‌های که پای مستشار انگلیسی را پراند!

۱۲

گفت‌وگوی «جوان» با رزمنده جانباز «فاطمه موسوی» مدافع جنگ سخت دیروز و افسر جنگ نرم امروز

حضور در جبهه شرط اصلی ام برای ازدواج بود



صغری خیل فرهنگ متولد ۱۳۴۴ ساکن شیراز، در شهر پیور سال ۶۱ با همسرش آشنا شد و شرط ازدواجش نیز حضور

در جبهه بود. مهم‌ترین دغدغه و دلیلش آن طور که خودش می‌گوید رسیدن به آرامش روحی و خدمت به دین و مکتب اسلام با حضور در جبهه‌ها بود. موسوی در بهمن ماه همان سال با همسرش راهی آبادان می‌شود و بیش از دوسال نیز در مناطق جنگی حضور داشته و به مقام جانبازی نیز نائل می‌شود. او که اکنون دانشجوی رشته روابط عمومی دانشکده خیر شیراز است، سرباز دیروز و افسر جنگ نرم امروز به شمار می‌آید؛ چرا که در عرصه این جنگ با مدیریت ۱۸ وبلاگ و دو سایت به نام‌های «فصل انتظار و باشگاه بانوان سایبری» اکنون نیز در حال مبارزه است. با فاطمه موسوی که افتخار جانبازی در جنگ سخت را با حضورش در عرصه جنگ نرم به هم آمیخته لحظاتی به گفت‌وگو نشستیم که از نظر تان می‌گذرد.

اغلب رزمندگان مبارزه خود را پیش از پیروزی انقلاب اسلامی آغاز کرده‌اند. شما در دوران پیروزی انقلاب اسلامی هم فعالیت‌هایی داشته‌اید؟

من در خانواده‌ای مذهبی و متدین رشد یافته‌ام و از آنجایی که عمومیم در محیط کار با علما و طلاب مبارز همچون حاج آقا راشد یزدی که پیش‌نماز امامزاده حضرت ابراهیم بن موسی بود، آشنایی و مرادوه داشتم، ارتباط ما با وی و همجواری با اماکن مقدسی چون مساجد انقلابی، تأثیر بسزایی در پیش سیاسی - مذهبی خانواده ما داشت. با کنجکاوی و حساسیتی که به عنوان یک نوجوان ۱۳ ساله داشتم همراه جریان انقلاب شدم. بعدها با درک هر چه بیشتر انقلاب و دیدن صحنه‌های شورآفرین و همبستگی مردم همچنین با درک مفهوم شهادت و ایثار هر روز گام‌های استواری در این مسیر برمی‌داشتم و چون دیگر همسن و سال‌های خود برای رسیدن به این درجه هیچان مضاعفی را داشتم، شور شرکت در راهپیمایی‌ها و تشییع شهدا، تحصن و جلسات متعدد در مساجد، پخش و نشر اعلامیه‌ها هر چند با سختی و ترساندن عوامل رژیم همراه بود، اما حس خوبی به من و دوستانم می‌داد. به علت دور شدن منزل ما از فضای مرکز شهر فعالیتیم در اواخر پیروزی انقلاب کمتر شد. اما در مراسم‌های مهم هر طور بود و حتی دور از چشم خانواده شرکت می‌کردم. هر گز خاطرات روزهای نزدیک شدن پیروزی انقلاب را در زیر نیمکت در مدرسه راهنمایی‌ام را فراموش نخواهم کرد. هنوز بوی گاز اشک‌آور، سرفه‌های طولانی، حالت تهوع و اشک، و لپره دیدن ماشین سداواک کنار مدرسه و سؤالات بابی و گاهشان، مقابل چشممان است و آنها را فراموش نمی‌کنم.

چطور شد که پای تان به جبهه‌ها کشیده شد؟

بعد از انقلاب همراه باقی دوستانم در نهادهای انجمن‌های اسلامی شرکت کرده و عضو شدم. با دوستانم در جهاد سازندگی و درو و برداشت محصول، یا برپایی نمایشگاه کتاب و فروش کالست‌های دینی و سخنرانی و سرود فعالیت می‌کردیم. در همان برپایی نمایشگاه‌ها، محصولات مختلفی از کتاب گرفته تا کالست، جمع‌آوری هدایا برای جبهه‌ها و پخش فلک برای هدایا، تحویل و پخش کالما و پارچه برای دوختن و بافتن لباس رزمنده‌ها، شرکت همگانی در انتقال خون و هدیه خون به مجروحین را انجام می‌دادیم. همچنین شرکت در کلاس‌ها و دوره‌های بسیج، شرکت در رزمایش‌های نظامی سپاه، عیادت از مجروحین، شرکت در راهپیمایی و تشییع شهدا و عیادت از خانواده‌های مجروحین و شهدا و تئاتر و نمایشنامه‌های مؤثر در بحث ایثارگری و شهادت، از دیگر فعالیت‌هایمان برای جبهه‌ها بود. اما تمامی اینها پاسخگوی اشتیاقم برای حضور و فعالیت بیشتر در عرصه دفاع مقدس نبودند. پس تمام تلاش خود را انجام دادم تا بتوانم به اشتیاق درونی‌ام پاسخ دهم تا جایی که بزرگ‌ترین هدفم از درس خواندن یعنی رسیدن به مرتبه پزشکی را کنار گذاشتم. اما یکی از دلایل راه نیافتنم به جبهه، مسئله مجردی‌ام بود، برای همین حاضر به ازدواج شدم با این شرط که همسرم با جبهه رفتن من موافقت کند.

یعنی علاقه شما تا این حد بود که شرط تان برای ازدواج حضور در جبهه بود؟

آن روزها شوق و شور عجیبی برای لبیک به ندای ولی فقیه

زمان حضرت روح‌الله بر پا شده بود. وقتی ولی فقیه فرمان به امری را صادر می‌کردند یا حتی در سخنرانی‌های‌شان به آن اشاره می‌کردند بچه‌های مقلد و عاشق رهبری دیگر در پی منافع شخصی و مادی نبودند. تلمذ در دانشکده ولایت ارزش بالا و قداست خاصی داشت. اینگونه بود که عزیزان در به دست آوردن این درجات گوی سبقت را از یکدیگر می‌ربودند. مسئله‌ای که از زبان ولی فقیه و رهبر و مرادت مطرح می‌شد باید حتماً در بهترین و زیباترین و زودترین وقت ممکن اجرا می‌شد، این قراری بود که دل‌های عاشق دین و ولایت با خود بسته بودند و رمز و راز عاشق شهادت کشور و نیان گزینهای بود در این کتاب شقی. بنا به موقعیت نیز بود انقلاب نمی‌توانست در جنگ تحمیلی سرافراز بیرون آید. من هم بسیار دوست داشتم غیر از کارهایی که می‌توانم پشت جبهه انجام بدهم در خط مقدم و صحنه‌های نبرد نیز کمک‌ی ناچیز انجام دهم و مثل تمامی زنان این سرزمین که برای دفع شر دشمن با هم همپیمان شده بودیم، در جبهه حضور یابم. در دبیرستان مهد داش مربی پرورشی عزیزی داشتیم به نام خانم طاهره بارغن جرقه‌ای در دلم زد که عزمم را برای رسیدن به هدفم و سال بودند. معرفی و آشنایی با خانم افضل انگیز م‌هایم را دو چندان کرد. بی‌باکی نسرين و همین طور شهادتش که ایشان را شهیده نسرين داشتیم به نام خانم طاهره بارغن محکم‌تر کرد. در همین راستا بعد از اینکه دوره کمک‌های اولیه و امدادگری را در هلال احمر گذراندم، در قسمت انتقال خون مشغول به همکاری شدم. اما هنوز شوق درونی‌ام برای حضور در جبهه آرام نمی‌گرفت. من با چند تن از دوستانم تصمیم گرفتم به اهواز برویم و در خط مقدم بیمارستانی را افتتاح کنیم. اما هر بار مشکلی سر راهمان ایجاد می‌شد. حتی در چند بار اعزام به دستور امام جمعه ما را از اتوبوس پیاده کردند. یکی از دلایلمان هم تجرد ما بود. تصمیم به ازدواج گرفتم تا یکایک موانع را برای رفتن از سر راه برداریم. از بین هشت نفری که بودیم چهار نفر از ازدواج کرده و دو نفر موفق به حضور در جبهه شدیم. ازدواج من با فردی که با شرطم برای رفتن به جبهه موافق باشد خود حکایتی شیدنی دارد.

نحوه آشنایی و ازدواج با همسر تان چگونه بود؟

دختر خاله مادر بزرگم که به علت جنگ، مدت یک سال در منزل ما میهمان بود از من خواست تا با پسر دایی ایشان که در آبادان پاسدار بود و شرط مرا نیز قبول داشت اجازه داده شود تا ایشان به خواستگاری من بیایند. من هم قبول کردم. بعد از رفت و آمد چهار روزه جواب مثبت خانواده‌ام را گرفتند و راه برای رسیدن به مقصد باز شد. بعد از چند روز که پیمان عقد و ازدواجمان بسته شد، ایشان به جبهه رفت تا در اولین فرصت میرزا با خود ببرد. اما

کمک به پذیرش بیمارستان امام و خادمی مجروحین از دشمن و همچنین شهادت چهار نفر از اقوام پدرم باعث شد تا ازدواجمان عقب بیفتد تا اینکه اول بهمن ماه سال ۱۳۶۱ ازدواج کردیم.

در مناطق عملیاتی چه کارهایی انجام می‌دادید؟

فعالیت‌های متفاوتی در آبادان داشتم. چند روز اول مشغول چیدمان وسایل منزل بودم. اما به دلیل تصفیه نبودن آب به بیماری سوء هاضمه مبتلا شدم. در همان روزها بود که حملاتی هم صورت گرفته و مجروحین زیادی به بیمارستان منتقل شده بودند. وقتی برای درمان مشکل سوء هاضمه به بیمارستان مراجعه کردم، صحنه‌های تلخ و درد آوری را در راهسرو و اتاق‌های بیمارستان دیدم. خیلی دوست داشتم کمک کنم. در همان لحظه مجروحی که یک ترکش بزرگ در پایش داشت و بی‌تابی می‌کرد به بیمارستان آوردند. به دکتر تذکر دادم ایشان گفتند: «اگر می‌توانید بیایید کمک کنید و گر نه ساکت باشید». گفتم: «چشم» و رفتم برای وصل سرم و کمک و همراهی و ... تا چند ساعت اصلاً متوجه نبودم. همین امر باعث شد تا گاهی اوقات در بیمارستان حاضر شده و اگر کاری بود انجام دهم. طی این مدت در کلاس خیاطی اسم نویسی کردم و بعد با آشنایی بیشتر با خانم‌های حاضر در صحنه، در کارهای آشپزخانه و شست‌وشو و همچنین همراهی خواهران پرسنل بیمارستان فعالیتیم را گسترش دادم. در محیط بیمارستان مراسم‌های دعا یا نمایشگاه برپا می‌کردیم و همچنین در



سه‌شنبه، دستورهای آشپزی با حداقل امکانات، از گرمای ۴۰ درجه و نبود آب و برق، از سرکشی هفتگی به شهر خرمشهر و تجدید پیمان با شهیدای شهر که گاهی تنها نشانی آن شهید نوشته شده کلامی اینگونه بود: «شهید عکس شماره چهار» یا شهید کوچه امام خمینی و... حتی برای شناسایی برخی از شهدا یوتیوبی بر سرمزارش می‌گذاشتند. این خاطرات همیشه برایم جاودانه هستند.

شاید برای بسیاری از افراد این سؤال پیش عملیاتی چه می‌توانست باشد؟

در طول سال‌های دفاع مقدس هیچ‌گاه حضور زنان الزامی نشده بود، اما بنا به روحیه و خاستگاه همیاری، بسیاری از بانوان در کنار مردان، شجاعانه استقامت می‌کردند. این رزم و حضور از پشت جبهه و خدمت‌رسانی و فرستادن مردان خانه به جبهه‌های نبرد حق علیه باطل شروع می‌شد تا حضور در سنگرهای رزم. اما به نظر من سیر و سلوک در مکتب اسلام تلمذ در مکتب رهبر و امام و مقتدایی چون حضرت روح‌الله باعث شده بود قشری که بنده هم جزو کوچکی از آن به شمار می‌رفتم بر خود تکلیف بدانیم که حداقل در آن صحنه‌ها در کنار همسر و مردان خود باعث دلگرمی و ایستادگی بیشتر این عزیزان شویم.

شما به عنوان یکی از زنان مدافع و حاضر در دوران دفاع مقدس، نقش زنان را در این دوران چگونه ارزیابی می‌کنید؟

هر فرد در جامعه خود و کشور و میهن خود مسئولیت‌های فردی و اجتماعی دارد که باید همیشه نسبت به این وظایف مقید بوده و فعالیت داشته باشد. نقش والای زنان در پیشرفت و تعالی جامعه بر همه آشکار و واضح است. چنانچه این کلام زیبایی امام رحمه‌الله علیه که فرمودند: «از دامن زن مرد به معراج می‌رود» شاخص خوبی برای این مهم است. اگر زنان جامعه در اجتماع و در کارهای فرهنگی شرکت نداشته باشند، آن جامعه محکوم به سقوط و انحطاط خواهد شد.

به نظر شما جامعه امروز، نسل سومی‌ها و جوانان، چه میزان زنان انقلابی و مبارز دوران انقلاب و دفاع مقدس را می‌شناسند؟

در این ایام شاید بهتر و بیشتر از قبل شناخت وجود داشته باشد. قبلاً یعنی حدود ۱۰ سال پیش شاید تعداد انگشت شماری از این بانوان شناخته شده بودند و آن هم شاید به علت شغل و حضورشان در اجتماع بود. اما الحمدلله این مسیر اندک‌اندک به سوی شناخت بهتر و بیشتر پیش می‌رود، اما بسیار آهسته. به نظر بنده اگر سازمان یا بخشی را متولی این امر کنیم که خود دغدغه شناخت داشته باشد، در این امر مهم هم گام بلندی برداشته می‌شود.

بقیه در صفحه ۱۰